

جو جهانی

هم جنگ و هم تجارت

رسانه ها و قبل و بعد انتخابات امریکا : جراید و رسانه های جهان از

هفته ها قبل که دموکراتها انتخابات مجلسین امریکا را ببرند جرج واکر بوش را رفته و باخته بحساب نهادند. پشت جلد نیوزویک پرزیدنت را بر در خروجی نهاد. اینک همان رسانه ها از سر دیگر در شیپور سیاسی بوش می دمند و مژده می دهند از تدابیر جدید بوش بمناسبت سفر اخیر وی به مسکو و آسیای جنوب شرقی که طی آن بوش نخست امتیاز مهمی به پوتین داد از باب قبول ورود روسیه به عرصه تجارت جهانی. و نیز نرمشی بسیار در قبال کره شمالی نشان داد و بالاخره ژاپن را یقین داد که از تعهدات دفاعی امریکا در خطه شرق دور کاسته نشده است. اما تصویر او در کنار نخست وزیر سنگاپور Hsien Loong نشان داد که امریکای واکر بوش در همان راستای رمسفلد همه جا بدنبال یک پایگاه است و سنگاپور و اوکی ناوا Okinawa از مهمترین پایگاههای نظامی امریکا در شرق دور می باشند. این جزیره اوکی ناوا را امریکاییها در پایان جنگ جهانی دوم اشغال و تنها ۲۵ سال بعد آن را به ژاپن مسترد کردند با حق حفظ همه پایگاههای نظامی که ۲۰ درصد کل مساحت این جزیره را در بر می گیرد. بد نیست بدانیم که اتفاقی نامیمون در سال ۱۹۹۵ در این جزیره روی داد زیرا سه سرباز امریکائی به یک دختر بچه ژاپنی تجاوز کردند بر اثر آن امواج وسیع اعتراض از سوی مردم و دولت ژاپن برخاست پس در ۱۹۹۶ امریکا وعده داد جزیره اوکی ناوا را به مردم آن برمی گرداند ولی هنوز که هنوز است اوکی ناوا استخوان لای زخم روابط ژاپن و امریکاست. مردم این جزیره فقیر، نرخ بیکاری در آن بالای (۸ درصد) و دو شهر فون تننا Funtena و ناها Naha در معرض آشوب دائمی است پس ممکن است پایگاههای نظامی امریکا به شبه جزیره هنوکو Henoko نقل مکان کنند. بعید است چنین اقدامات از اعتراضات مردم که اشغال سرزمین خود را شاهدند بکاهد. زیرا هرجا

امریکا پایگاه نظامی بصورت اجاره و خرید و غیره در آسیا تعبیه کند مردم آنرا اشغالگری می بینند و دولت ها ناگزیر دم به دم معترضان می دهند تا هم امریکا را بدوشند و هم در راستای میل باطنی چین عمل کرده باشند. به همین دلیل است که جوانان سرزمین های شرق آسیا و جنوب شرق آسیا سخنان صلح آمیز واکر بوش را ابدأ باور نکرده و نمی کنند. در دوره ریاست جمهوری بوش اشغال سرزمین دیگران به بهانه استقرار دموکراسی در آنها عنصر اصلی سیاست خارجی امریکا شده است. عراق و افغانستان دو نمونه شکست خورده و بهر حال ناموفق این سیاست است.

انتظار نمی رفت : بعد گذر از دوره استعمارزدائی و نیز پس از دفع کمونیسم

اشغالگر و دخالت ورز مردم دنیا انتظار ورود به یک دوره جدید از اشغال سرزمین ها از سوی امریکای دموکرات نداشتند. اینک امریکای جرج بوش در خاورمیانه و آسیای مرکزی و در شرق دور و جنوب شرق آسیا در صدد است تا به بهانه روابط حسنه بر پایگاههای نظامی خود گرداگرد چین بیفزاید.

نه چین و نه اروپا و نه مردم جهان سوم این توسعه طلبی را نمی پسندند ولی چین با نفوذ اقتصادی عظیم خود مقابله می کند و اخیراً تصدیق شد که مثلاً نفوذ سالم تجاری اقتصادی یا صرفاً مالی چین در افریقا موجب شگفتی شده است. اروپا با فروش سلاح و عقد قراردادهای نفتی در خاورمیانه و بویژه ایران محلّ سیاست توسعه طلبی بوش شده است. پس می شود گفت که ابرقدرتها سیاستی همسو ندارند اما تدارکات نظامی آنها کم و بیش بهم شباهت دارد. ذکر چند رقم بی فایده نیست:

تدارکات نظامی :

- ۱- در سال ۲۰۰۴ هزینه های نظامی جهان به ۱۰۳۵ میلیارد دلار بالغ شد و ۴۷ درصد این مبلغ از آن دولت امریکاست (به نقل از مجله Enjeux شماره جون ۲۰۰۶). در این راستا مؤسسه تحقیقات صلح جهانی استوکهلم پیش بینی می کند که به سبب سیاست تسلیحاتی روسیه و چین در سال فوق رقم هزینه های نظامی باز هم افزوده خواهند شد.
- ۲- پنجاه درصد از بودجه نظامی ۲۱/۴ میلیارد یورو کشور انگلستان وقف خرید تانک از امریکا خواهد شد.

۳- آژانس دفاع اروپا ۲۰۰ میلیون یورو را تنها وقف تحقیقات فنی دفاع اروپا کرده است که بسیار تازگی دارد. و آژانس امریکائی سالانه در همین زمینه ۲/۴ میلیارد یورو وقف همان هدف کرده است (به نقل از Darpa).

۴- با وجودی که بودجه دفاعی امریکا ۲/۵ برابر بودجه دفاعی کل اروپاست صاحبان صنایع نظامی به افزایش آن امیدوارند.

شعار جدید غرب : باری در محافل نظامی ابرقدرت ها شعار « جنگی جدید صناعی

جدید « سر زبان هاست. این سخن به آن معناست که جنگ حتمی است ولی نه از آن گونه که بشریت تاکنون دیده است پس هرچه صرف فنون جدید شود بجاست وگرنه غرب و دموکراسیهای بحران زده غرب وسیله بنیادگرایان اسلامی، چینی، روسی، حتی امریکای لاتین جارو خواهد شد.

استراتژی کلی امریکا بر همان دکترین سال ۲۰۰۰ نهاده شده است و در آن دگرگونی همه جانبه تسلیحات امریکا پیش بینی شده است. اساس این دکترین بر جمع آوری هر چه بیشتر اطلاعات و نهادن آنها در کارائی سلاح و سرمایه نهی در جنگ سرد و افزایش عدد هواپیماها و تانک های جدید است.

دو سؤال : بی آنکه خواننده را به اجزاء فنی این دکترین دعوت کنیم لازمست این

سؤال را طرح کنیم که در حال حاضر خطر کجاست و رشد خطر حتمی است یا نه؟ دوم سؤال اینکه امریکا خطری است برای جهان یا درمانی است بر خطراتی که جهان نیمچه آزاد ما را تهدید می کند؟

پاسخ سؤال اول این است که خطر آنجاست که راه بر آزادی های اولیه بسته شده است بنابراین خطر نه در جهان دموکرات است (حتی اگر درحال بحران باشد) بلکه در کشورهایی است که با همه قدرت مالی که دارند نتوانسته اند حداقل ها را در زمینه های معیشتی و اجتماعی برای مردم خود تأمین کنند. در چین ۸۰۰ میلیون مردم روستاها و زارعان و در ایران ۴۰ درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند و اثبات اینکه در این قبیل کشورها آزادی های اولیه ابداً حرمتی ندارد سهل است. پس اگر جهان آزاد نتواند گرهی از این مشکل بگشاید رشد خطر بنیادگرایان حتمی است.

پاسخ به سؤال دوم این است که امریکا بخودی خود خطری برای جهان نیست مگر آنکه در انتخاب مواضع در سیاست خارجی به اشتباه رود. بعنوان مثال نگاه کنیم به علل ناکامی ها در ویتنام سالهای پیش و خاورمیانه ۳۰ سال اخیر که سیاست ها و انتخاب های امریکا در آن همه رقم فساد پدید آورده است.

دو امید : اینک دو امید در افق سیاست خارجی امریکا پر می زند. نخست آنکه پرزیدنت بوش به سیاستی دیگر دستگاه خود را مجهز کند. دوم آنکه امید از او بریده شود و دموکرات ها راهی برای ترمیم و جبران اشتباهات دوره بوش پیدا کنند.

محور سود کلی است : بازتاب سیاست جدید بوش نمی تواند خودی باشد. دل بستن به اینکه امریکا عراق را از قشون مؤتلفین بیرون کشد درست نیست زیرا در شرایط کنونی حداقل خطر رشد نفوذ بنیادگرایان سوریه و ایران ولایت فقیه‌ی است که عوامل نفوذی بسیار در این کشور دارند. به همین دلیل است که جون مک کین J. Mac Cain طرفدار تقویت هرچه بیشتر قوای امریکا در عراق است. نباید فکر کرد که چون اشغال عراق امری اشتباه بوده است (و نگارنده در همین ستون از قبل از حمله امریکا به عراق آنرا نفی کرده است) پس راه جبران این اشتباه حتماً در بیرون کشیدن فوری و فوری قشون مؤتلفان است. که در این صورت به اشتباه دوم دست زده می شود.

سناتور هیلاری کلینتون که به فکر ریاست جمهوری است می گوید می شود ثبات را به عراق برگرداند ولی مضایقه دارد از ارائه چگونگی آن.

کارل لوین C. Levin رئیس جدید کمیسیون نیروهای مسلح امریکا معتقد به تقویت قشون در عراق است تا عراقی ها طی چهار تا شش ماه تن بصلح و ثبات دهند.

ملاحظه می کنید که حتی در جبهه مخالف بوش یعنی دموکرات های فاتح انتخابات وحدت نظر نیست. زیرا دیگر هیچ اشتباهی جایز نیست. زیرا خطر تنها دوام حکومت های بنیادگرا نیست خطر تشدید بحران همه دموکراسی هاست. مک کین Mc. Cain قهرمان جنگ ویتنام اصرارش در تقویت قوای نظامی امریکا و مؤتلفان در عراق برای تأیید بوش نیست. او بوش را و نیز رمسفلد را ملامت می کند از باب اینکه از تمامی ظرفیت ها و توانائی ها برای

فیصله دادن کار عراق استفاده نشده است. در حقیقت می گوید بهتر بود نمی رفتید اما حالا که رفته اید دلیلی ندارد سرافکنده برگردید و میدان را به بنیادگرایان بسپارید.

تجربه اخیر انگلیس در بصره : انگلیسی ها تجربه ای کردند در باب باز

کشیدن قشونشان از بصره آنهم نه به تمامی و دیدیم که صدر با لشکر بدر محبوب شد و هیچ بعید نیست از خارج به او مددها رسد. فضا در بصره چنان وحشت زده است که هر جنایتی در شبانه روز محتمل است و آب در بصره که گل آلود شود ایران از آن ماهی می گیرد و آیت الله سیستانی که مخالف سرسخت ولایت فقیه است در خطر حتمی است. و چون در ایران این نوع حرکات نفوذی را مردم ندانسته می ستایند و تبلیغات دولتی آنرا ملی قلمداد می کند پس موانع رخنه برطرف می شود. هیچ بعید نیست دولت انگلستان در اقدام خود تجدید نظر کند و نظامیان با آرایشی جدید ماندنی شوند.

بحث تغییر در سیاست خاورمیانه ای بوش و گرایش به سیاستی میانه رو به شوخی شبیه است زیرا امریکا مثل هر کشور دیگر در سیاست خارجی چپ و راست و میانه ندارد و خط سیاسی تأمین منافع ملی لامتغیر است.

طمع خامان : در محافل اوپوزیسیون بی سازمان ایرانیان برونمرزی طی دوره بوش

حرارتی از سر غیرتی کاذب وجود یافت که می پنداشتند کار سریعاً یکسره می شود و چه ها که بعضی رهبران پر نام و نشان رابطان و مشاوران تاق و جفت « دسک ایران » از سر خام طمع می نشر ندادند و البته مختصر آبرو را هم بباد دادند. در دور دوم بوش نیز. و اینک این جماعت وا خورده باز نغمه سر می دهند که « ناوگان های امریکا عازم خلیج فارس شد » و نمی دانند یا می دانند و تجاهل و مردم فریبی می کنند که امریکا برای ما به آنجا قشون نمی فرستد. و امریکا و ایران هر دو در صورت رفع بعضی موانع به مذاکره مستقیم می نشینند. و این موانع ارضای خاطر روسیه و چین است. و همین امریکا اگر بفرض قریب بمحال از جنوب یا از سوی دیگر حمله کند به ایران هدفش مذاکره برای حفظ منافع امریکاست نه به قدرت رساندن مخالفان برونمرز که در بی سازمانی و بی آرمانی نظیر ندارند ولی دستشان بمدد مالی امریکا بارها دراز شده است.

متأسفانه نفی این موضع گیریهای خام اپوزیسیون را هم نمی شود کرد چون میلیون ها ایرانی دردمند وطن گوششان به آنهاست و از حرف های آنها برای خود بهانه امید می سازند. ما وظیفه به روشنگری برای سازماندهی داریم ولی دل بستن ما به این دموکرات یا به آن جمهوریخواه کاریست کودکانه.

تجربه اخیر امریکا در پاکستان : یک ضربه به ایران از سوی امریکا ما را به

همان نتیجه می رساند که اخیراً دولت پاکستان و مردم آن بدان رسیدند. داستان این است که امریکائیان در اواخر اکتبر در بجزر حمله هوایی کردند به لانه بعضی گروههای تروریست در پاکستان و چهل و دو نفر در این حمله هوایی کشته شد و دولت مشرف اینک در فشار مردم است. امریکائیان زمزمه می کنند که مشرف ناتوان است. مشرف ممکن است از شدت فشار مردم لحن مخالف امریکا را بگیرد ولی طرف مخالف ریشه دارد و در همه روستاها مدارس قرآنی و حرفش نافذ است. محافل نظامی امریکا دارند اینجا و آنجا حمله هوایی را آزمایش می کنند و دست نمی کشند از جنگ علیه تروریسم زیرا هرگونه ضعف نظامی خطر بنیاد گرایی و توسعه بیشتر را دامن می زند.

روزنامه های پاکستان صریحاً می نویسند که پاکستان جز تمکین به امریکا و توسل به قدرت این دولت در برابر خطر اسلامی شدن این کشور راهی ندارد. رسانه هایی مثل Faiday Times رفتن مشرف را مهم نمی دانند ولی حضور امریکا را بسیار لازم می دانند. پاکستان بدون بوش برای اکثریت مردم قابل تصور است ولی پاکستان جدا از امریکا در نظر آنها وحشت زاست.

امریکای بدون بوش هم برای امریکائیان متصور هست ولی امریکای شکست خورده از تروریسم و بنیادگرایان اسلامی تصورش محال است.

سیاست نظامی و استراتژی های جهانی امریکا ثابت می ماند. امریکا ممکن است آرایش نظامی تازه ای را مد نظر قرار دهد تا باز آمدن دموکرات ها محسوس شود ولیکن عقب نشینی و انزواطلبی در طبیعت و جوهر امریکائیان نیست. اگر دموکرات ها در برابر القاعده اینجا و آنجا کوتاه آیند این کوتاهی به معنی پیروزی بنیادگرایان است. ولی دموکراتها قبل از آنکه دموکرات باشند امریکائی اند.

نتیجه :

- نخستین نتیجه از این مقاله آنست که در جهان امروز بنوعی مسابقه تسلیحاتی مبتلاست که پایان آن محسوس ولی ابعاد آن معلوم نیست. این مسابقه در داشتن بهترین فناوری جنگی ضمناً سود آور است.

- دومین نتیجه از این بحث کوتاه این است که با همه وابستگی نظام های دموکراتیک و بی میلی مردم به جنگ دول دموکرات به بهانه مردم گرایی به اقتدار ملی دامن می زنند. بحران دموکراسی کنونی ریشه در این تضاد دارد. پس حالت هم جنگ و هم تجارت برپاست.

- سومین نتیجه اینست که نفت و بهای بالا و بالاتر آن به کشورهای صاحب ذخایر نفتی ضمانتی برای استقرار و ثبات نمی دهد. زیرا مسابقات تسلیحاتی و حالت نیمه جنگی دائماً هزینه های امنیتی - نظامی - اطلاعاتی آنها را بصورت سرسام آوری بالا می برد. تجربه ایران و فرانسه در کار سرمایه نهی فرانسویان در کار نفت و تأسیسات نفتی و خرید نفتکش ها منتهی به گروگیری فرانسه وسیله نظام ایران نمی شود. زیرا فرانسه با قریب ۶ میلیارد اعتباری که به ایران تخصیص داده است شیوه برگشت اعتبار را وسیله خرید انحصاری بخشی از نفت تولید شده تضمین کرده است. پس آن دسته از رهبران ایران که فکر می کنند در صف دول دموکرات خلل وارد کنند جز سودای خامی در سر ندارند. مقامات ایرانی مشت بر هوا می کوبند.

پدیده نو : این پدیده هم جنگ و هم تجارت در جهان ما تازگی دارد. در گذشته

جنگ ملازم قطع همه روابط بود بین دو کشور. امروز چنین نیست. سبکسران در کشورهای استبدادی بنیادگرا نه از عهده جنگ بر می آیند نه از عهده تجارت جهانی پس با پولی که فروش نفت بدست می آورند چاره جز خرید امنیت موقت ندارند. افزون شدن تقاضاها آنها را وادار به حساب و کتاب می کند و چون حساب و کتابشان درست نیست خود بخود در می غلطند. ایران امروز خرج حمس می کند مگر نفوذی بدست آرد. حمس با خودی در جنگ است و نه با بیگانه. پس دیر یا زود خودی با خودی تصفیه حساب می کند و ایران معلق می ماند. موضع ضد امریکائی ایران امروز یک دروغ بزرگ است. ایران محتاج مذاکره با امریکا است.

- در جو هم جنگ و هم تجارت تجارت ماندنی است و جنگ پرهیزپذیراست. پرزیدنت بوش در سفر به جنوب شرق آسیا دو فقره آرایش در جبهه تجارت جهانی (باروسیه) و در جبهه دماغ نظامی با ژاپن و سنگاپور را تحقق بخشید. هر وقت تهدیدی نیرومند ظهور کند رهبران بهتر می جنبند.